

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۳، شماره ۴۸، تابستان ۱۴۰۰، صص ۴۷-۷۰

تاریخ دریافت: ۹۸/۵/۶، تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۱/۲۸

(مقاله پژوهشی)

تحلیل زمینه‌های تعلیمی حکایت «علاءالدین ابوالشامات» از مجموعه

هزار و یک شب براساس نظریه «سفر قهرمان» جوزف کمپبل

میترا حاجی‌زاده^۱، دکتر رضا اشرف‌زاده^۲، دکتر سید مجید تقوی بهبهانی^۳



چکیده

هزار و یک شب یکی از آثار داستانی فاخری است که ریشه در فرهنگ‌های گوناگون شرقی به ویژه ایران دارد. این اثر به لحاظ تعلیمی، بسیار سودمند است و اگر براساس نظریه‌ای متقن تحلیل شود، نتایج به دست آمده دربارهٔ وجوه تعلیمی آن، علمی و مستند خواهد بود. در این تحقیق، با استفاده از مبانی نظریهٔ کهن‌الگوی «سفر قهرمان» از جوزف کمپبل، خاصه مؤلفه‌های «عزیمت» و «تشریف»، کارکردهای اخلاقی حکایت «علاءالدین ابوالشامات» بررسی و کاویده شده است. دلیل گزینش این نظریه، ظرفیت‌های تعلیمی آراء کمپبل بوده است که ابعاد نوینی از یک اثر ادبی را در حوزهٔ تعلیم و تربیت آشکار می‌کند. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که علاءالدین با دعوت فردی به نام محمود بلخی که نمودی از پیر خردمند است، راهی سفری پرماجرا می‌شود و با گذر از آزمون‌های اخلاقی متعدد که از سوی عوامل درونی و بیرونی صادر شده‌اند، به فردیت می‌رسد. نتایج این آزمون‌ها که ذیل کلان‌مفهوم اخلاقی سفر مطرح شده‌اند، عبارت است از: دل‌کندن از تعلقات دنیایی؛ خودباوری و اطمینان به ظرفیت‌های وجودی خویش؛ تعهدپذیری و التزام به انجام پیمان و قول؛ پرهیز از غرور و نفس‌پرستی و تفکر دربارهٔ خود؛ همنشینی با انسان‌های خوش‌صورت و سیرت؛ اهمیت بازگشت به خویشتن و احترام به نهاد خانواده؛ کنار زدن پرده‌های جهل و درک درست واقعیت و حضور در کنار افراد شایسته؛ به‌دست آوردن قدرت-های مینوی سودمند همچون کرامت.

کلیدواژه‌ها: هزار و یک شب، علاءالدین ابوالشامات، اخلاقیات، سفر، جوزف کمپبل.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
e.hajizadeh1399@gmail.com

^۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسندهٔ مسؤول)
drreza.ashrafzadeh@gmail.com

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
smtb33@yahoo.com

مقدمه

هزار و یک شب مجموعه‌ای از داستان‌های متنوع است که ماهیتی تعلیمی، اجتماعی و سیاسی دارند. این مجموعه در طول سده‌ها تکمیل شده و دوره‌های مختلفی برای کامل شدن آن سپری شده است.

بسیاری از صاحب‌نظران، هزار و یک شب را برآمده از سنت‌تعلیمی ایرانیان می‌دانند و برخی دیگر، این انحصارگرایی را رد کرده و آن را حاصل فرهنگ‌های شرقی (ایرانی، هندی و عربی) می‌شمارند. جدای از این دیدگاه‌ها، آنچه اهمیت بیشتری دارد، محتوای تعلیمی و اندرزی غالب داستان‌ها است که آدمی را از پلشتی‌های اخلاقی بازمی‌دارد و به سمت صفات ستوده‌شده سوق می‌دهد. در یک نگاه کلی، شخصیت‌های اصلی داستان (شاه شهریار و شهرزاد قصه‌گو)، بازتاب‌دهندهٔ تقابل میان خیر و شر هستند. شاه که با خیانت همسر خود مواجه شده است، برای ارضای حس انتقام‌جویی خود، هر شب با یکی از دختران جوان همبستر می‌شود و بامداد دستور قتل او را صادر می‌کند. این روند به همین شکل ادامه می‌یابد تا اینکه نوبت به شهرزاد، دختر وزیر می‌رسد. او آخرین دختری است که در آن دیار باقی مانده است. شهرزاد با تکیه بر هنر قصه‌گویی خود، شهریار را محسور و تسخیر می‌کند و در طول هزار و یک شب، قصه‌های متعددی را برایش بازگو می‌کند و در نهایت، موفق به تغییر نظر و خلق شاه می‌شود و او را از کشتار دختران بی‌گناه منصرف می‌کند. شهرزاد با تکیه بر ظرفیت‌های اندرزی قصه‌گویی، شهریار را در طول داستان‌ها با خود همراه می‌کند و آن دو پس از سفرهای معرفت‌شناختی متعدد، با تجربیات اخلاقی کم‌نظیر به جزیرهٔ ثبات معرفتی دست می‌یابند.

شهریار و شهرزادی که در آغاز داستان می‌شناسیم با پایان داستان کاملاً متفاوت هستند. این مدعا در ارتباط با شخصیت شاه نمود بیشتری دارد. در مجموع، هزار و یک شب، بیانگر فراز و نشیب‌های نوع بشر برای رسیدن به شناختی درست و مبتنی بر خرد و منطق از خویش است تا در نهایت، دنیایی بهتر را برای خود و اطرافیان به وجود آورد. در میان داستان‌های هزار و یک شب، «علاءالدین و ابوالشامات» اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا در میان تمامی حکایت‌های این مجموعه، دارای ظرفیت‌های تعلیمی و اخلاقی کم‌نظیری است.

شخصیت اصلی داستان، پای در سفری معرفت‌شناسانه می‌گذارد و پس از طی مراحل گوناگون و مواجهه با دشمنان خطرناک درونی و بیرونی و شکست آنان، به سلامت از این مهلکه می‌گریزد و با دور کردن آموزه‌های ضداخلاقی از خویش، دچار تحولات رفتاری ستوده می‌شود.

در این مقاله، جنبه‌های تعلیمی و اندرزی حکایت «علاءالدین ابوالشامات»، با تکیه بر مبانی نظریه «سفر قهرمان» جوزف کمپبل (Joseph Campbell) کاویده شده است. نظریه مذکور از این جهت برای تحلیل حکایت «علاءالدین و ابوالشامات» انتخاب شده است که چهارچوب‌های نظری آن، ظرفیت‌های تعلیمی ویژه‌ای دارد و استنباط خوانش مبتنی بر اخلاق براساس قواعد آن امکان‌پذیر است. جوزف کمپبل، اسطوره‌شناس آمریکایی، تحت تأثیر کارل گوستاو یونگ (Carl Gustav Jung)، به ضمیر ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها علاقه‌مند شد.

او با مطالعه دقیق اساطیر اقوام و ملل گوناگون به این نتیجه دست یافت که تمام حکایت‌های اسطوره‌ای، ساختار یکسان و واحدی دارند. قهرمانان این حکایت‌ها بنا به دلایلی از زندگی روزمره دست می‌کشند و سفری مخاطره‌آمیز را به سوی حیطه شگفتی‌های ماوراء الطبیعه آغاز می‌کنند و با نیروهای شگفت‌انگیز مقابله نموده و به پیروزی قطعی دست می‌یابند و هنگام بازگشت، برای خود و اطرافیان، برکت و فضل به ارمغان می‌آورند. کمپبل عقیده دارد که قهرمان داستان، در طول مراحل سفر به‌ویژه عزیمت و تشریف، با مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهای اخلاقی مواجه می‌شود که منشأ و ماهیتی درونی و بیرونی دارند. قهرمان می‌آموزد که چگونه در برابر پلشتی‌های اخلاقی مقاومت نشان دهد و در مقابل، مسائل درست را بپذیرد. در نهایت، قهرمان داستان پس از سپری کردن این مراحل و کاربست اخلاقیات در زندگی خود، به فردی خودبسنده و متخلق به صفات شایسته بدل می‌شود. بنابراین، نظریه جوزف کمپبل، در لایه‌های زیرین خود، ماهیتی تعلیمی و اخلاقی دارد و بازتاب‌دهنده تلاش پویای نوع بشر برای ارتقای سطح اخلاقی، معرفتی و شناختی است.

پیشینه تحقیق

بررسی‌ها نشان می‌دهد که تاکنون در هیچ پژوهشی، مجموعه هزار و یک شب و به ویژه

حکایت «علاءالدین ابوالشامات» بر اساس نظریه «سفر قهرمان» کمپیل تحلیل نشده است. با این حال، در چند مقاله به برخی شاخصه‌های اخلاقی مستور در این اثر اشاره شده است که عبارتند از: الف) خراسانی، مزدپور و ذنوبی در مقاله «تحلیل ساختاری مکر و حيله زنان در قصه‌های هزار و یک شب» که سال ۱۳۸۹ در مجله پژوهش‌های ادبی به چاپ رسیده است. ب) فلاح‌نژاد در مقاله «خیر و شر در هزار و یک شب، در داستان باربر و سه زن» که سال ۱۳۹۲ در مجله بوطیقا منتشر شده است.

آنچه باعث تمایز مقاله حاضر از پژوهش‌های یادشده می‌شود، توجه به ظرفیت‌های تعلیمی و اخلاقی نظریه کمپیل است. تاکنون، در غالب تحقیقات، با رویکرد به ابعاد اسطوره شناختی نظریه مذکور، آثار ادبی تحلیل و واکاوی شده‌اند.

این در حالی است که وجوه اندرزی در مراحل اصلی و فرعی کهن‌الگوی «سفر قهرمان» نمود ویژه‌ای دارند و بازتاب اخلاقیات در آراء کمپیل کاملاً محسوس است. در تحقیق حاضر، ضمن تشریح خوانشی نوین از نظریه مذکور، تحلیلی نوآورانه و مبتنی بر آموزه‌های اندرزی از حکایت «علاءالدین ابوالشامات» ارائه شده است که در هر دو مورد، مسبوق به سابقه نیستند.

روش تحقیق

در این مقاله از روش توصیفی-تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است. برای تحلیل حکایت «علاءالدین ابوالشامات» از مجموعه هزار و یک شب، مبانی نظریه سفر قهرمان کمپیل مورد نظر بوده است. در بخش اصلی مقاله، ابتدا چهارچوب‌های کلی این نظریه مطرح شده و سپس، شواهد مثالی از حکایت مذکور افزوده شده و در نهایت، تحلیل‌ها انجام شده است. برای بررسی بهتر و تقویت جنبه‌های پژوهشی مقاله، برخی مبانی این نظریه با هم ادغام شده که این نوآوری، در به دست آمدن نتایج جدید و متفاوت از حکایت، مؤثر بوده است.

مبانی تحقیق

خوانش کهن‌الگویی جوزف کمپیل از سفر قهرمان

کهن‌الگوی قهرمان با سیر و سفر، حوادث گوناگونی را پشت سر می‌گذارد و با تجربه فراز و نشیب‌های معرفتی و اخلاقی، به انسانی شایسته و متخلق به سجایای اخلاقی بدل

می‌شود. بنابراین، سفر در ماهیت خود، دستاوردهای اخلاقی به همراه دارد و قهرمان در جریان این سفر معرفتی، می‌آموزد که چگونه استعدادها، اهداف و آرزوهای خود را به فعلیت برساند. طبق این نظریه، سفر از این قابلیت برخوردار است که سطح معرفتی آدمی را ارتقا دهد و او را از استیصال اخلاقی و شناختی به بسندگی رفتاری، فکری و گفتاری برساند.

در نگاه کمپبل، قهرمان با قدم گذاشتن در مسیر شکوفایی و ترقی اخلاقی، گذشته ایستا و کنش‌ناپذیر خود را به فراموشی می‌سپارد و به واسطه مواجهه با رویدادهای خوشایند و ناگوار مختلف، به ثبات اخلاقی می‌رسد. از آنجا که اسطوره‌ها ریشه در کنش‌های ذهنی و فیزیکی بشر دارند و زاده روان آدمی هستند، جوزف کمپبل سیر قهرمانان حکایت‌ها را به منزله سیر در ضمیر ناخودآگاه انسان می‌داند که از نقطه‌ای تاریک و ظلمانی شروع می‌شود و پس از مقابله با نفس درونی، به کمال و فردیت می‌رسد و به طور کامل بر من (Ego) چیره می‌شود.

از دید کمپبل، سیر قهرمانان، به لحاظ ساختاری در سه بخش اصلی خلاصه می‌شود که عبارت است از: عزیمت، تشریف و بازگشت. منظور از عزیمت، دعوت به آغاز سفر، رد دعوت، امدادهای غیبی، عبور از نخستین آستان و شکم‌نهنگ است. تشریف شامل مؤلفه‌هایی همچون: جاده آزمون‌ها، ملاقات با خدایان، رویارویی با زن و سوسه‌گر، آشتی با پدر، خدای‌گون شدن و برکت نهایی می‌باشد. در بخش بازگشت آمده است که قهرمان پس از ترقی معنوی به نقطه آغازین سفر خود بازمی‌گردد. (ر.ک: کمپبل، ۱۳۸۸: ۴۶-۴۵)

سفر ماجرای تحول روان‌شناختی بنیادین است و در آن، خارج شدن از یک موقعیت نارس و دست یافتن به شهامت لازم برای پذیرفتن مسئولیت خویش و پیدا کردن اعتماد به نفس، مستلزم مرگ و رستاخیز شخصیتی است. این بن‌مایه اصلی سفر جهانی قهرمان است - ترک یک موقعیت و پیدا کردن منشأ زندگی - که انسان را در موقعیتی غنی‌تر یا بالغ‌تر قرار می‌دهد (ر.ک: کمپبل، ۱۳۹۴: ۱۹۰) و مؤلفه‌های کمال‌افزا و تعالی‌بخش را در وجود او نهادینه می‌کند.

خلاصه حکایت «علاءالدین ابوالشامات»

این کتاب «با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که همه زنان، مکار و دروغگو و خائن هستند و مردان

پیش از آنکه قربانی خیانت زنان شوند، باید آنها را بکشند! همه سعی شهزاد آن است که این اندیشه نادرست و غیراخلاقی را از لوح دل شهریار بزدايد». (ستاری، ۱۳۶۸: ۴۱۶) این موضوع در حکایت «علاءالدین ابوالشامات» هم دیده می‌شود. بازرگان ثروتمندی به نام شمس‌الدین شاه‌بندری که در مصر زندگی می‌کرد، در دوران پیری با خوردن معجون‌ی دارای فرزند می‌شود و نامش را علاءالدین ابوالشامات می‌گذارد. او فرزند را از چشم مردم دور نگه می‌دارد، اما یک روز این راز فاش می‌شود. اطرافیان از شمس‌الدینمی‌خواهند که ضیافتی برپا کند.

در بین میهمانان، مردی مجوسی به نام محمود بلخی، شیفته علاءالدین می‌شود و مخفیانه دوستان علاءالدین را راضی می‌کند تا او را وادار به سفر کنند. علاءالدین برخلاف میل پدر و مادر، راهی سفر می‌شود. او وارد مسجدی در بغداد می‌شود و ناگاه، بازرگانی به همراه برادرزاده‌اش از راه می‌رسند و مشغول صحبت می‌شوند.

برادرزاده بازرگان که با دخترعمویش متارکه کرده بود، درخواست ازدواج مجدد دارد. بازرگان از نظر شرعی عقد دوباره را روا نمی‌داند؛ زیرا دخترش ابتدا باید بامر دیگری عقد کند و طلاق بگیرد و دوباره به عقد پسرعمویش درآید. آنها با علاءالدین وارد گفتگو شدند و خواسته خود را مطرح کردند و پیمان بستند که به واسطه این خدمت، هزار دینار به همراه جامه‌ای هزار دیناری به او پیشکش کنند، اما اگر علاءالدین دخترش را طلاق ندهد، باید بابت وجه مهریه به مبلغ ده هزار دینار را بپردازد. علاءالدین می‌پذیرد و صیغه عقد میان او و زبیده عودیه جاری می‌شود. فردای آن روز، علاءالدین که به همسرش علاقه پیدا کرده است، حاضر به متارکه نمی‌شود و ده روز از قاضی برای پرداخت مهریه وقت می‌گیرد.

علاءالدین در این مدت با هارون‌الرشید که در پوشش مبدل به خانه‌اش می‌آمد، ارتباط برقرار می‌کند و به واسطه لطف او، بدهی خود را پرداخت می‌کند و به عنوان ندیم مخصوص خلیفه به دربار راه می‌یابد. مدتی بعد، زبیده می‌میرد و خلیفه از او می‌خواهد تا دوباره ازدواج کند. علاءالدین راهی بازار کنیزفروشان می‌شود و در آنجا دختری به نام یاسمین را می‌پسندد که از قضا مورد توجه پسر والی بغداد (حیظلم) قرار گرفته است. حیظلم وقتی خود را ناکام می‌بیند، درصدد انتقام برمی‌آید. مادر حیظلم با مادر احمد قماقم که دزد سابقه-

داری است، معامله‌ای انجام می‌دهد و طبق آن، والی بغداد، احمد را از زندان آزاد می‌کند و در عوض، احمد متعهد می‌شود که پس از آزادی، علاءالدین را بکشد. احمد به سرای خلیفه می‌رود و برخی از اشیاء گران‌قیمت اتاقش را به سرقت می‌برد و در حیاط خانه علاءالدین دفن می‌کند. اندکی بعد، خلیفه آگاه می‌شود که وسایل در منزل علاءالدین پیدا شده است. او در حالت خشم، علاءالدین را به اعدام محکوم می‌کند، ولی با تلاش دوستانش، از زندان می‌گریزد و راهی اسکندریه می‌شود. یاسمین پس از مدتی فرزندی به دنیا می‌آورد و نامش را اصلا نمی‌گذارد. اصلان در چهارده سالگی از احمد قماقم - که مست و لایعقل بود- ماجرای اعدام پدرش را می‌شنود. چند روز بعد، دوستان علاءالدین، ماجرای گریختن پدر اصلان به اسکندریه را برملا می‌کنند. در نهایت، اصلان خلیفه را از واقعیت آگاه می‌کند و بی‌گناهی پدرش را به اثبات می‌رساند. احمد دنف برای پیدا کردن علاءالدین به اسکندریه می‌رود، اما باخبر می‌شود که دوستش برای در امان ماندن از نیرنگ حُسن مریم - که او را وادار به ازدواج اجباری کرده بود- راهی سرزمین جنوه شده است. احمد دنف به آن دیار می‌رود و علاءالدین را پیدا می‌کند. سپس، به همراه او به بغداد برمی‌گردند و با پسرش اصلان و خلیفه دیدار می‌کنند. در نهایت، علاءالدین که از صداقت عشق حسن مریم اطمینان پیدا می‌کند، او را به همسری برمی‌گزیند و زندگی‌اش به ثبات می‌رسد.

بحث

علاءالدین حاصل یک آرزو و هدف بزرگ بود. پدر و مادر او که سال‌ها از داشتن فرزند محروم بودند، در کهن‌سالی این موهبت الهی را به دست آوردند. فرزندی که تا مدت‌ها از دید دیگران پنهان بود و در انزوا زندگی می‌کرد.

این شرایط در یکی از روزها به پایان می‌رسد و پدر با برپایی یک مهمانی بزرگ، فرزند خود را به همگان معرفی می‌کند. در این ضیافت، جرعه‌های اولیه برای آغاز یک سفر طولانی و پر فراز و نشیب آغاز می‌شود و علاءالدین در هر مرحله از سفر خود، درس‌هایی اخلاقی می‌آموزد تا اینکه در نهایت، آرامش و ثبات روحی را تجربه می‌کند و به لحاظ معرفتی به فردی شایسته و برجسته بدل می‌شود. بررسی کنش‌های علاءالدین و شخصیت‌های دیگر این حکایت، بیانگر این نکته است که بی‌تجربگی علاءالدین با سفر در اقصا نقاط عالم

برطرف می‌شود و در حالی از سفر به خانه بازمی‌گردد که ارتباط خوبی با اطرافیانش دارد و اندوخته‌های اخلاقی بسیاری را در وجود خویش نهاده کرده است. اینک، مراحل عزیمت و تشریف سفر قهرمان، بررسی و نکات تعلیمی آن بر بنیاد آراء کمپبل بازگو می‌شود.

عزیمت

دعوت به آغاز سفر

جوزف کمپبل بر این باور است که مرحله آغازین سفر به طرق مختلفی انجام می‌گیرد و عوامل درونی یا بیرونی باعث انجام این عمل می‌شوند. البته، او بیان می‌کند که گاهی سفر، اتفاقی و بدون برنامه‌ریزی قبلی روی می‌دهد تا جهانی ناشناخته برای قهرمان آشکار شود و شخص مسافر، رابطه‌ای استوار با نیروهای ناشناخته پیدا کند. (ر.ک: کمپبل، ۱۳۹۴: ۶۱-۶۰) در نگاه او، دعوت به آغاز سفر، به منزله دور شدن از زندگی قبلی و حرکت به سوی تجربه‌های نوین و متفاوت است. قهرمان از زندگی پیشین خود دست می‌کشد و بخت خود را برای تجربه یک زندگی جدید و سرشار از اخلاقیات و کمال معنوی می‌آزماید. قهرمان می‌داند که در این سفر با تغییرات رفتاری، فکری و گفتاری بسیاری مواجه می‌شود. تغییراتی که از او شخصیتی دیگر می‌سازند و کیفیت زندگی وی را ارتقا می‌دهند. «سفر به معنی ترک محل زندگی هر روزه، سوی سرزمینی دیگر است. اگر قهرمانی دست به سفر زند، بی‌گمان این سفر موجب می‌شود تا دگرگونی‌هایی شگرف در زندگی مادی و یا معنوی قهرمان و دیگران رخ دهد». (نعمت‌طاووسی، ۱۳۹۰: ۵۲)

در حکایت هزار و یک شب، «علاءالدین ابوالشامات» طی مراسمی به همه دوستان و آشنایان شناسانده می‌شود. شاید بتوان این ضیافت را تمثیلی از گذار علاءالدین از مرحله سیر انفسی ناسودمند به سیر در آفاق دانست. او سال‌ها از چشم دیگران پنهان بود و بدون پشتوانه فکری سیر در انفس می‌کرد، اما از این به بعد، باید سیر در آفاق را تجربه می‌کرد و این مهمانی نمودی از این تغییر اساسی بوده است. یک عامل بیرونی یعنی محمود بلخی، از حاضران در مجلس می‌خواهد که علاءالدین را برای سفر ترغیب کنند و با بیان محسنات این عمل، نظرش را جلب کنند. دو جوان بازرگان‌زاده، تحت تأثیر سخنان بلخی، از سودمندی سفر جهت معرفت‌افزایی سخن می‌گویند و کلام خود را با عبارات «تو لذت سفر ندانسته‌ای» و

«مردان را سفر، ضروری است» (هزار و یک شب، ۱۳۹۴: ۴۶۸)، مؤکد می‌کند. حُسن صورت و سیرت علاءالدین برای بلخی هویدا شده و او نیک می‌داند که تکامل نهایی شخصیت این جوان با گام نهادن در وادی سفر انجام خواهد شد. در نتیجه، برای تشویق علاءالدین فروگذار نمی‌کند و پس از انجام مأموریت خود، به ناگاه از جریان روایت محو می‌شود و ما دیگر نشانی از او نمی‌بینیم. گویا تنها خویشکاری او در حکایت، روشن کردن آتش انگیزه جهت تغییر در دل و جان علاءالدین بوده است: «پس چون بازرگانان بیامدند، شمس‌الدین مردان را استقبال کرده، به مجلس می‌برد و علاءالدین پسران را پیشرفته، به مجلس می‌نشانند. در میان ایشان بازرگانی بود که او را محمود بلخی می‌گفتند و او به ظاهر مسلمان و در باطن مجوس بود. او را به علاءالدین نظر افتاده، شیفتهٔ حسن و جمال او شد. پس از آن، محمود برخاسته به مجلسی که پسران بازرگانان بودند رفت. ایشان محمود بلخی را بدیدند و برپای خاستند. اتفاقاً علاءالدین از بهر کاری ضرور از مجلس بیرون رفت. محمود روی به پسران بازرگان کرده، به ایشان گفت: اگر شما دل علاءالدین را به سفر کردن به حسن مایل کنید هر یک از شما را خلعتی گران‌بها می‌بخشم! این بگفت و از مجلس ایشان برخاسته، به مجلس مردان درآمد». (هزارویکشب، ۱۳۹۴: ۴۶۷-۴۶۶)

در این حکایت، بلخی با درایت و هوشمندی بسیار، گروه همسالان علاءالدین را مورد هدف قرار می‌دهد و جهت ترغیب این جوان، از دوستان و یاران نزدیک او بهره می‌گیرد تا به مقصودش برسد. اینکه چرا بلخی چنین عملی را انجام داده است، مشخص نیست، اما می‌توان او را نماد و نمودی از پیر فرزانه برای انسان‌هایی دانست که شیفتهٔ تغییر در زندگی و شخصیت خود هستند.

رد دعوت

کمپیل عقیده دارد که قهرمان داستان، معمولاً در ابتدای سفر، اطمینان‌چندانی به توانایی خود ندارد و به سختی به تغییرات تن درمی‌دهد. او شناختی از ظرفیت‌های وجودی خود ندارد و به دلیل مبهم بودن آینده و آنچه پیش روی دارد، از رفتن به سفر امتناع می‌ورزد و دعوت را رد می‌کند. «رد دعوت، سفر را برعکس کرده، به حالت منفی بدل می‌سازد. در این حالت، فرد قدرت انجام عمل مثبت را از دست می‌دهد و بدل به یک قربانی می‌شود که نیاز

به ناجی دارد). (کمپیل، ۱۳۹۴: ۶۷) دلیل رد دعوت این است که قهرمان نمی‌خواهد از تعلقات خود دست بردارد. (رک: وگلر، ۱۳۸۶: ۱۴۰) بر اساس این ذهنیت، «پیک چالشی را پیش روی قهرمان قرار می‌دهد که شاید وی همواره آماده‌رویارویی با آن نباشد». (قربان صباغ، ۱۳۹۲: ۳۶) رد دعوت، نشان‌دهنده این است که تعداد زیادی از مردم قادر به جدا شدن از من‌کودکانه و فضای احساسی و ایدئال‌های آن نیستند و در این وضع، روح بزدل از ترس تنبیه شدن، نمی‌تواند در جهان بیرون متولد گردد. (رک: کمپیل، ۱۳۹۴: ۶۸-۶۷) بنابراین، فرد به دلیل نبود اعتماد به نفس و ترس از شکست و خارج شدن از وضعیت ثبات نسبی - که ناشی از نبود معرفت اخلاقی است - به استقبال سفر نمی‌رود و از یادگیری سبک و سیاق زندگی انصراف می‌دهد.

در حکایت «علاءالدین و ابوالشامات»، ابتدا از طرف بازرگان‌زادگان به علاءالدین پیشنهاد می‌شود که راهی سفر شود، ولی جوان آن را رد می‌کند. این امری طبیعی است؛ زیرا او تا به حال در اجتماع و جامعه خود حضور نداشته و افزون بر این، دوری از خانواده را تجربه نکرده است. دل‌کندن از خلوت‌گزینی و تنهایی و پیوستن به اجتماع، چالشی بزرگ برای علاءالدین است. لذا از پذیرفتن پیشنهاد دوستانش ممانعت می‌کند و با بیان این جمله که: «مرا حاجت به سفر نیست و در جان راحت عوض ندارد» (هزار و یک شب، ۱۳۹۴: ۴۶۷)، دعوت را رد می‌کند. علاءالدین از وجوه معرفت‌افزایی و تعالی‌بخشی سیر در آفاق آگاهی ندارد و حضور در جمع خانواده را منتهای آمال خود می‌پندارد. ابراز بی‌نیازی او به سفر، کاملاً ریشه در عدم شناخت سودمندی‌های اخلاقی این مفهوم کلان معرفتی دارد. نیمه تاریک شخصیت علاءالدین به دلیل شکوفا نشدن ظرفیت‌هایش، هرگز قادر به درک این موضوع نیست. به این دلیل، واکنش دفاعی را برمی‌گزیند و پیشنهاد بازرگان‌زادگان را در تضاد با منافع سطحی خود می‌بیند و بر اساس آن، تصمیم می‌گیرد. با این حال، دوستانش - که نمودهای جزئی‌تری از خرد و هدایتگری هستند- او را رها نمی‌کنند و بر خواسته خود اصرار می‌ورزند؛ زیرا نیک می‌دانند که علاءالدین در پيله پندارهای نادرست گرفتار شده و به دلیل عدم خودشناسی و خودباوری، چنین سخن می‌گوید: «او به ماهیان همی ماند که اگر از آب دور شوند، خواهند مرد». (همان: ۴۶۷)

در نهایت، آنها با بیان این مطلب که سفر مایه افتخار همگان است و آثار روحی فراوانی

دارد، توجه او را برای اقدام به سفر، جلب می‌کند.

امداد غیبی و عبور از نخستین آستان

یکی از مسائلی که در ذیل کلان‌مفهوم اخلاقی سفر بدان اشاره شده، همراهی یک نیروی برتر غیبی با شخصیت اصلی است. کسانی که برای ایجاد تغییرات گسترده روحی و معرفتی عازم سفر شده‌اند و «به دعوت پاسخ مثبت داده‌اند، در اولین مرحله سفر با موجودی حمایتگر روبه‌رو می‌شوند که معمولاً در هیأت پیرمردی ظاهر می‌شود و طلسمی به رهرو می‌دهد که در برابر نیروهای هیولایوش از او محافظت می‌کند». (کمپبل، ۱۳۸۸: ۷۵) در عالم واقع، منظور از این طلسم، عنصری است که به رونده برای گذر از عقبات ترسناک یاری می‌رساند. این عنصر دو مفهوم معینی و انتزاعی دارد. یعنی به صورت یک انسان یا مفهوم تعالی بخش ظاهر می‌شود؛ زیرا کسی که در ابتدای راه سفر قرار دارد، هنوز به لحاظ شخصیتی از استواری کامل برخوردار نیست تا در برابر آزمون‌های اخلاقی خرد و کلان، مستقل عمل کند. از این‌رو، به واسطه حضور یک واسطه (امدادگر غیبی)، انگیزه لازم را برای کسب فضائل اخلاقی به دست می‌آورد و آماده عبور از نخستین آستان و ورود به قلمروهای جدید می‌شود. این فرد در روان‌شناسی یونگ، پیر فرزانه نام دارد که «نمادی از اندیشه، شناخت، بصیرت، هوشیاری، الهام و گرایش به یابوری است» (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۸) و مخاطب خود را در مسیر رسیدن به معنویات قرار می‌دهد. پراپ در کتاب خود با عنوان ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، این شخصیت را بخشنده نامیده است. (ر.ک: پراپ، ۱۳۸۶: ۱۶۱)

در حکایت «علاءالدین ابوالشامات»، نخستین نکته تعلیمی که امدادگر غیبی به علاءالدین می‌آموزد، توجه و التزام به تعهد و پیمان‌داری است. این قدرت پشتیبان، «ناتوانی اولیه قهرمان را جبران می‌کند» (یونگ، ۱۳۷۸: ۱۶۴) و به او اعتماد به نفس می‌بخشد. هنگامی که علاءالدین در بغداد تنها و بدون همراه، به مسجدی پناه آورده بود تا استراحت کند، ناگاه پیرمردی فانوس به دست از دور پدیدار می‌شود. جالب آنکه او نیز، به بازرگانی اشتغال دارد. تحلیل این موضوع آن است که بازرگان‌ها معمولاً به دارایی و ثروت شهره‌اند و افرادی غنی محسوب می‌شوند و به نیازمندان کمک می‌کنند. این بازرگان نیز، با علاءالدین هم-صحبت می‌شود و با شناسایی او و خواسته‌اش، زمینه‌های لازم را برای ورود به مرحله

جدیدی از تحولات شخصیتی فراهم می‌کند: «[علاءالدین] پرتوی دید که همی‌آید. چون نیک نظر کرد، دید که فانوس در دست، دو غلام و دو بازرگان از پی ایشان همی‌آیند... بازرگان به دست راست خود ملتفت گشته، پسری دید که در زاویه مسجد نشسته و به قرص قمر همی‌ماند. او را سلام داد و او رد سلام کرد. به او گفت: ای پسر! تو کیستی؟ گفت: من علاءالدین هستم. و سرگذشت خود را تا به آن لحظه برای بازرگان گفت». (هزارویکشب، ۱۳۹۴: ۴۷۱) بازرگان به صورت غیرمستقیم، ودیعه‌ای را در اختیار علاءالدین قرار می‌دهد که دخترش، زبیده عودیه است. او از علاءالدین می‌خواهد که در ظاهر با دخترش ازدواج کند و فردای آن روز متارکه کند و بابت این خدمت دو هزار دینار دریافت نماید. اگر این جدایی صورت نگیرد، علاءالدین باید مهریه‌ای معادل ده هزار دینار بپردازد. بازرگان دو راه پیش روی علاءالدین جوان و مبتدی قرار می‌دهد و توانمندی‌های شناختی او را به چالش می‌کشد. پذیرش این شرط از سوی علاءالدین، به منزله ورود به مرحله جدیدی از رشد و تعالی است. امدادرسان غیبی (بازرگان)، با این ودیعه، در گذار علاءالدین از تاریکی و قدم گذاشتن به روشنایی، همراه او است. علاءالدین به زبیده دل می‌بندد و خود را ملزم به پرداخت مهریه ده هزار دیناری دختر می‌کند. از این‌رو، کوشش‌های او برای انجام این پیمان آغاز می‌شود. نتیجه این تکاپو، حضور در دربار هارون‌الرشید به عنوان ندیم مخصوص وی است. علاءالدین از این طریق، به عهد خود وفا کرد و از مهلکه گریخت. کسب این جایگاه مهم، در سطح نمادین به منزله جهش و ترقی معرفتی علاءالدین است. او از سبک زندگی سلبی و بی‌ثمر پیشین خود جدا شد و بخشی از نیروهای شناختی بالقوه او به حالت بالفعل درآمد. درباره نقش امدادگری پدر زبیده باید گفت که وقتی او نسبت به قابلیت‌های علاءالدین اطمینان حاصل می‌کند، خطاب به دختر خود می‌گوید: «این بارها از [آن] شوهر تو علاءالدین است ... در باب مهر، رأی، رأی توست. خواهی بگیر و خواهی ببخش». (همان: ۴۷۳) این عبارت نشان می‌دهد که هدف مرد بازرگان، بازگرداندن اعتماد به نفس و خودباوری به علاءالدین بوده است، نه صرفاً به دست‌آوردن مبلغی دینار.

شکم نهنگ

در این مرحله، نوزایی معرفتی به وجود می‌آید و آدمی به این دلیل که از نخستین آستان

عبور کرده است، حیات دیگری را تجربه می‌کند. «گذر از آستان جادویی، مرحله انتقال انسان به سپهری دیگر است که در آن دو باره متولد می‌شود و این عقیده به صورت شکم نهنگ، به عنوان رحم جهان، نمادین شده است در این نماد، قهرمان به جای آنکه بر نیروهای آستانه پیروز شود و یا رضایت آنها را جلب کند، توسط ناشناخته بلعیده می‌شود و به ظاهر می‌میرد». (کمپبل، ۱۳۸۸: ۹۶) شاید بتوان نمود این مرحله را در متون عرفانی شرقی هم ملاحظه کرد. به ویژه آنجا که مباحثی پیرامون فانی شدن از خود و فراموش کردن خویشتن انسانی مطرح می‌شود و رونده با بی‌اعتنایی به جنبه‌های انسانی خویش، برای حرکت به سوی «ما»ی حقیقی گام برمی‌دارد. «این درون‌مایه، بر این نکته تأکید می‌کند که عبور از آستان، نوعی فنای خویشتن است». (همان: ۹۸) سفر در این مرحله جنبه درونی پیدا می‌کند و قهرمان با ورود به دنیای درون، همه وابستگی‌های دنیای مادی را در جهان بیرون باقی می‌گذارد تا به گنج نهفته در درون خود دست پیدا کند. «نهنگ، نماد گنج پنهان و یا نماد نکبتی تهدیدگر است». (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸، ج ۵: ۴۸۶) از این‌رو، سیر در انفس برای قهرمانی مبتدی دو وجه متفاوت دارد. سویی از آن، سعادت‌آفرین و سویی دیگر، مرگ‌آور است. اگر قهرمان شیوه برخورد با سایه‌های وجودش را -که در اثر بی‌اخلاقی‌ها و کژروی‌ها پدید آمده است- بداند، به گنج می‌رسد. در غیر این صورت، زندگی او با خطر روبه‌رو خواهد شد. «سفر انسان به دنیای درون، سفر از سیاهی به سپیدی است. سفری که از دیدار بالایه‌های فردی سایه آغاز می‌شود». (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۴۴) بنابراین، منظور از مرحله شکم نهنگ، عبور از سایه‌ها و رسیدن به خویشتن‌شناسی و شکوفایی قابلیت‌های ستوده انسانی است.

در حکایت هزار و یک شب، علاءالدین پس از مرگ زبیده، با یاسمین ازدواج می‌کند تا آشفته‌گی روانی‌اش درمان شود. پسر والی بغداد نیز، خواهان یاسمین است. از این‌رو، با اجیر کردن دزدی، تصمیم به قتل علاءالدین می‌گیرد. سارق در تحقق این امر ناکام می‌شود، اما اشیاء گران‌بهایی را از سرای خلیفه می‌دزدد و در حیاط خانه علاءالدین دفن می‌کند. پس از مدتی، خلیفه از این موضوع آگاه می‌شود و دستور اعدام ندیم ویژه‌اش را صادر می‌کند، اما علاءالدین کمی قبل از اعدام، به واسطه چند تن از دوستانش از مهلکه می‌گریزد و راهی اسکندریه مصر می‌شود. این سرزمین همراه با تجربه‌های تازه برای علاءالدین است. او پیش

از آنکه در سیاه‌چال هارون‌الرشید (شکم نهنگ) به فراموشی مطلق سپرده شود، به رهایی می‌رسد. این رویداد، به لحاظ تعلیمی حاوی نکته‌های برجسته‌ای است. از جمله اینکه، به شکل نمادین، حضور علاءالدین در زندان خلیفه به معنای نفس‌گرایی و غرور وی بوده است. او پس از حضور در دربار، آن‌طور که باید، کوششی برای تهذیب نفس انجام نداد. این دزد اجیرشده می‌تواند تمثیلی از نیروهای اهریمنی باشد که در نهایت، موجب سقوط علاءالدین می‌شود و او را تا مرز هلاکت و نابودی پیش می‌برد. با این حال، علاءالدین در شرایط جدید، با سفر به دنیای درون، تغییرات اخلاقی بسیاری را تجربه می‌کند و آماده ادامه سفرش می‌شود. به عبارت دیگر، حضور در سیاه‌چال هارون، شرایطی را برای علاءالدین پدید می‌آورد تا کمی به دنیای درونش سفر کند و با کاستی‌های وجودی خود آشنا شود و برای رفع آن تلاش نماید و در نهایت، با بازگشت به دنیای بیرون، سفری آموزنده را در پیش بگیرد. اسکندریه سرزمینی مناسب برای ادامه زندگی علاءالدین و رشد و صعود دوباره اوست. چنانکه احمد دنف، یکی از ناجیان علاءالدین از مرگ، می‌گوید: «اسکندریه منزلی است مبارک و نزهتگاهی است خرم». (هزارویکشپ، ۱۳۹۴: ۴۷۳)

تشرف

جادهٔ آزمون‌ها و دیدار با خدایانو

در این مرحله، هنگامی که فرد مسافر از درون شکم نهنگ می‌گریزد و پای در دنیای جدیدی می‌گذارد، آزمون‌های مختلفی را تجربه می‌کند. این آزمون‌ها در شکل‌گیری شخصیت مینوی او و رسیدن به تعالی و کمال، بسیار مؤثر هستند؛ زیرا قهرمان با تکیه بر نیروهای مینوی بر دشمنان خود غلبه می‌کند که «اغلب آدم‌های مشئومی هستند، از قبیل: غولان و ساحره‌ها و جادوگران». (فرای، ۱۳۷۷: ۲۳۴) کمپبل عقیده دارد «هنگامی که قهرمان از آستان عبور کند ... باید یک سلسله آزمون را پشت‌سر بگذارد ... همان امدادرسان غیبی که قبل از ورود به این حیطة با قهرمان ملاقات کرده بود، اکنون با نصایح طلسم‌ها و مأموران مخفی به طور نهانی به او یاری می‌رسانند». (کمپبل، ۱۳۸۸: ۱۰۵)

هنگامی که حکم اعدام علاءالدین از سوی خلیفه صادر می‌شود، او منتظر فرارسیدن زمان مرگش است که ناگاه دو تن از یاران قدیمی او یعنی احمد دنف و حسن شومان از راه

می‌رسند و وی را از تباهی می‌رهانند. (ر.ک: هزار و یک شب، ۱۳۹۴: ۴۷۶) علاءالدین با وجود اینکه به اسکندریه منتقل می‌شود، اما هنوز تا رسیدن به فردیت و کمال فاصله دارد؛ چراکه بر نفس اماره خود فائق نگشته است. از این‌رو، باید همچنان پرتکاپو و استوار در مسیر ترقی معنوی گام بردارد. آزمون‌ها یکی پس از دیگری به مصاف علاءالدین می‌آیند و او با گذر از آنها، آموزه‌های اخلاقی جدیدی را فرامی‌گیرد. در یکی از آزمون‌ها، عجزه‌ای او را می‌ریاید و برای خدمت به حسن مریم می‌برد. علاءالدین از حسن مریم تقاضا می‌کند که با بازگشت او به وطنش موافقت کند، اما ملکه موافقت نمی‌کند. در نتیجه، علاءالدین مجبور به گریز می‌شود. پس از آمدوشدهای فراوان، او درمی‌یابد که حضور در کنار حسن مریم به سود اوست. (ر.ک: همان: ۴۷۹)

نقطه اوج فردیت علاءالدین، رسیدن به حسن مریم - خدایانو- است و این آخرین خان در جاده پر پیچ و خم آزمون کمال‌طلبی او محسوب می‌شود که با دخالت عاملی بیرونی تحقق پیدا می‌کند.

دیدار با الهه‌ای انسان‌ساز که روان آدمی را به حد اعلای رشد و ترقی می‌رساند و وجود انسان را متعالی می‌سازد، در آخرین مرحله آزمون جاده‌ها به وقوع می‌پیوندد. این الهه، در واقع، «بخش جنس مخالف در روان مرد است. تصویر جنس مخالف که مرد در ناهوشیاری فردی و جمعی خود حمل می‌کند» (گرین و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۸۳) و دو وجه سازنده و مخرب دارد. تصویری که کمپیل از این الهه ارائه می‌دهد، او را موجودی سودمند برای قهرمان نشان می‌دهد. در این مرحله، تأثیرات شگرفی را فرد مسافر و جوینده تجربه می‌کند و به ناگاه، تمامی بخش‌های وجودی‌اش شکوفا می‌شود. «با پشت‌سر گذاشتن تمام موانع و غول‌ها به خان آخر می‌رسیم که معمولاً ازدواج جادویی روح قهرمان پیروز با خدایانو، ملکه جهان است». (کمپیل، ۱۳۸۸: ۱۱۶)

در هزار و یک شب، علاءالدین با حسن مریم - بانویی که معیار تمام زیبایی‌هاست - ازدواج می‌کند. او هدفی موهبت‌آفرین و پاسخی به تمام خواسته‌های قهرمان است. اینک علاءالدین در حضور خدایانوی این سفر، حسن مریم است. او تجلی نویدبخش کمال است و به روح پریشان و آشفته علاءالدین، آرامش و اطمینان می‌دهد.

زنی با ویژگی‌های خوب، دارای آرامش، روزی‌دهنده، زیبا و جوان است. ملاقات با حسن مریم، آخرین آزمون این مرحله از سفر علاءالدین به شمار می‌رود. پس از این، زندگی وی با فراز و صعود همراه می‌شود و او لحظات خوشی را تجربه می‌کند. می‌توان از این پایان خوش به این نتیجه رسید که حضور در کنار هم‌نشین نیکوسرشت و آرمانی، در تعالی شخصیت انسان نیز، اثرگذار است.

این خدایانو با تخلق به سجایای اخلاقی مختلف، هنگامی که با علاءالدین ازدواج می‌کند، موجب پیدایی دگرگونی‌های رفتاری ستوده در وی می‌شود. علاءالدین به همان اندازه که در آغاز سفر، فردی سست و عاری از اراده بود، در انتهای سفر، به فردی ایدئال و شایسته بدل می‌شود و برخلاف نظریه کمپبل، هیچ زن و سوسه‌گری در برابر او قرار نمی‌گیرد. این موضوع، بیانگر تزکیه و تحلیه درونی علاءالدین است که به واسطه هم‌نشینی با زنی چنین خوش‌صورت و سیرت، در برابر وسوسه‌های زنانه نفس اماره چون ستونی استوار، قد علم کرده و راه نفوذ را بر آن بسته است.

آشتی و هماهنگی با پدر

پدر در نظریه کمپبل، مفهومی نمادین و حقیقی دارد. در معنای نمادین، پدر نقطه آغازینی است که یک قهرمان از آنجا حرکت خود را آغاز کرده است. «پدر فقط آنهایی را که تمام آزمون را پشت سر گذاشته باشند، به خانه خود راه می‌دهد.» (همان: ۱۳۸) این عبارت بدان معناست که پدر اسطوره‌ای به فرزند می‌دهد که به خوبی تربیت شده و آموزه‌های انسان‌ساز را در خود نهادینه کرده است. در نگاه اخلاق‌گرای او، کسی شایسته توجه و عنایت است که با گذر از آزمون‌های سخت، به ثبات اخلاقی می‌رسد. «مشکل قهرمانی که به دیدار پدر و مادر می‌رود، این است که بتواند ورای وحشت‌ها روح خود را بگشاید، چنانکه آماده درک این موضوع باشد که چطور تمام تراژدی‌های دیوانه‌وار و بیمارگون این جهان بی‌رحم و پهن‌وار، همه به طور کامل از انوار باشکوه بودن، اعتبار می‌گیرند. قهرمان زندگی را با همین نقطه کور خاص، تعالی می‌بخشد و برای لحظه‌ای برمی‌خیزد تا نگاهی به سرچشمه بیندازد. او صورت پدر را می‌بیند و درک می‌کند و اکنون آن دو باهم هماهنگ‌اند.» (همان: ۱۵۳) در حکایت هزار و یک شب، علاءالدین پس از آنکه از آزمون‌های سخت و

دشوار گذر می کند و در سلامت جسمانی و روانی، به مرحله رشد و کمال غایی می رسد، خواستار بازگشت به اصل خود می شود. او زمانی این کمال و معرفت درونی را نهادینه شده و ماندگار می داند که موفق به برقراری ارتباط با پیشینه خود شود. از این رو، خطاب به حسن مریم می گوید: «ای خاتون! من همی خواهم که به وطن خود بروم». (هزار و یک شب، ۱۳۹۴: ۴۹۴) او ابتدا قصد دارد به نزد پدرش برود و با او به هماهنگی لازم برسد و سپس، با پیشنهاد ازدواج حسن مریم موافقت کند. این رویکرد، بیانگر اهمیت توجه به اصل «بازگشت به خویشتن» است. اگرچه علاءالدین در این سفر معرفت شناسانه و آمیخته به مسائل اخلاقی، به صفات شایسته ای دست پیدا کرد، اما نهایت معرفت او زمانی کامل می شود که ملاقاتی با پدر (مفهومی نمادین از بازگشت به خویشتن) داشته باشد. در حکایت آمده است: «چون بامداد شد، احمد دنف، علاءالدین را آگاه کرد از اینکه خلیفه او را طلبیده. علاءالدین به احمد دنف گفت که: من به مصر رفته، به پدر و مادرم سلام خواهم گفت! پس همگی بر سریر بنشستند و در مصر به در خانه شمس الدین فرود آمدند». (همان: ۴۹۸) نکته تعلیمی دیگر که در این متن نهفته شده، احترام به نهاد خانواده، خاصه پدر و مادر است. علاءالدین پیش از آنکه به دیدار خلیفه برود و دعوت او را لیبیک بگوید، برای عرض ادب و احترام، به نزد پدر و مادر می رود. پس از ثبات اخلاقی علاءالدین و آرامش به دست آمده در زندگی اش، او ورای هرگونه ترس و بیمی - که ناشی از سستی اخلاقی است - پیمودن مرحله نهایی رشد و تعالی را در هماهنگی با نقطه آغازین جنبش معرفت شناختی خود می داند. در منظومه فکری او، نتیجه عدم تحقق هماهنگی با پدر تمثالی، آشفته گی روحی و محروم شدن قهرمان از ورود به دنیای وسیع تری از اخلاقیات است.

خدای گون شدن

در نظریه کمپبل، انسانی که به لحاظ معرفتی و شخصیتی از حضيض به اوج می رسد و از فردی بدون عزت نفس و بی اراده به شخصیتی پویا و خودبسنده بدل می شود، جایگاه و موقعیتی خداگونه پیدا می کند. به این معنا که از بدی ها و کاستی های جسمانی و روحی دور می شود و همه خوبی ها در وجود وی تبلور پیدا می کند. «این وجود خدای گون، الگوی موقعیتی الهی است که قهرمان انسانی پس از گذشتن از آخرین وحشت های جهل به آن می رسد».

(کمپیل، ۱۳۸۸: ۱۵۶) طبق این تعریف، مرز میان انسان بهیمی بودن و خدای‌گونگی، جهل و آگاهی است. قهرمان با گذر از هر مرحله به آگاهی‌های درونی و بیرونی می‌رسد و بر دانسته‌های خود نسبت به جهان عینی و انتزاعی می‌افزاید و در حالی که به شرایط آرمانی رسیده است، خود را با حقیقت مطلق، یکی می‌شمارد. این رویکرد تا حدودی با باورهای عرفانی عارفان مسلمان نزدیکی دارد.

جهل یکی از عوامل اصلی به وجود آمدن ترس از خود و اطراف است. انسانی که به واسطه بهره‌مندی از شاخصه‌های معرفتی و اخلاقی، درک درستی از واقعیت‌ها دارد، از پدیده‌ای نمی‌هراسد و با از میان برداشتن حجاب‌ها، معرفت را در وجود خود نهادینه می‌کند.

در حکایت «علاءالدین ابوالشامات»، مقوله خدای‌گون شدن آدمی از دو جنبه قابل بررسی است. از یک سو، علاءالدین پس از وصال با حسن مریم که نیکو صورت و خوش سیرت است، آخرین مرحله ترقی معنوی را تجربه می‌کند و به کمال روحی می‌رسد و شخصیتی مملو از انوار معرفتی و الهی پیدا می‌کند. از سوی دیگر، پس از رفتن به خانه و دیدار با پدر و مادر، با همراهی آنها به سمت بغداد حرکت می‌کند تا به نزد خلیفه برود. خلیفه و شاه در فرهنگ شرقی، سایه و شمه‌ای از خداوند هستند. پیوستن علاءالدین به خلیفه و حضور در کنار او، تمثیلی از خدای‌گونگی اوست. بنابراین، علاءالدین، هم به لحاظ رفتار شخصی و هم به لحاظ موقعیت اجتماعی، از اعتباری خدای‌گونه برخوردار شده است: «آنگاه علاءالدین پدر و مادر خود برداشته، به بغداد روان شدند. چون به بغداد برسیدند، احمد دنف به پیشگاه خلیفه رفته، او را به آمدن علاءالدین بشارت داد و سرگذشت علاءالدین را به خلیفه بازگفت. خلیفه به دیدن او بیرون شتافت». (هزار و یک شب، ۱۳۹۴: ۵۰۲)

برکت نهایی

در پایان سفر، قهرمان باید گنجی را تصاحب کند. این گنج ممکن است فناپذیری جسم باشد. «برکت اعلی که برای جسم فناپذیر خویش می‌خواهد، سکوت دائمی در بهشتی است که هرگز مخدوش نشود». (کمپیل، ۱۳۸۸: ۱۸۴) در نگاه کمپیل، آنچه موجب به وجود آمدن برکت نهایی می‌شود، هدف و نیتی است که قهرمان از سفر خود در نظر داشته است. او برای بازپس گرفتن نیروهای الهی به جستجویی سخت و طاقت‌فرسا پرداخته و در نهایت،

با به دست آوردن گوهرهای ارزشمند خودشناسی و خداشناسی، به زندگی خود معنای دوباره‌ای بخشیده است. (ر.ک: همان: ۴۷) تخلق به این گوهرهای معرفتی، شخصیتی قدیس‌گونه به آدمی می‌بخشد.

قهرمان حکایت «علاءالدین ابوالشامات»، همه چیزهایی را که در ابتدای مرحله عزیمت از دست داده بود، (مانند: پدر و مادر، همسر و فرزند، موقعیت اجتماعی، مال و مکتب و مهم‌تر از همه، خودشناسی)، در پایان مرحله تشریف به دست می‌آورد و فراتر از آن، شایسته بهره‌مندی از کرامات می‌شود که به واسطه خودشناسی و پی بردن به ظرفیت‌های اخلاقی و معرفتی حاصل شده است: «آنگاه سه روی گوهر را به آسمان کرده، گفت: به حق نام‌های خدا که سفره برای ما گسترده شود. در حال، سفره‌ای گسترده شد که همه گونه خوردنی‌ها در آن سفره حاضر بود. پس، خوردنی بخوردند و نوشیدنی بنوشیدند. ایشان را کار بدینجا رسید». (هزار و یک شب، ۱۳۹۴: ۴۹۶) درون‌مایه تکرارشونده گستردن سفره و خوردن و نوشیدن، نشان از خدای‌گون شدن قهرمان و دستیابی به برکت نهایی دارد. (ر.ک: کمپبل، ۱۳۸۸: ۱۸۱)

نتیجه‌گیری

مبنای نظریه «سفر قهرمان» کمپبل، بیانگر تلاش مرحله‌ای و گام به گام آدمی برای رسیدن به ثبات اخلاقی و معرفتی است. او در نظریه خود بر دو مرحله «عزیمت» و «تشریف» جهت این صعود اخلاقی تأکید کرده است. قهرمان داستان، هر کدام از این مراحل را یک به یک پشت سر می‌گذارد و با تجربه‌های تلخ و شیرین، معنویات را در خود نهادینه می‌کند و از مسافری مبتدی و خام در ابتدای سفر به شخصیتی کامل و باتجربه بدل می‌شود. خوانش تعلیمی حکایت «علاءالدین ابوالشامات» از مجموعه هزار و یک شب بر اساس مؤلفه‌های «عزیمت» و «تشریف» از نظریه کمپبل نشان می‌دهد که علاءالدین - به عنوان نماینده انسان‌های کمال طلب - در هر مرحله، به تدریج با ابعاد تاریک شخصیت مبتدی خود آشنا می‌شود و با تقویت ظرفیت‌های انسانی خویش و مددجویی از افراد شایسته، تا سطوح عالی معرفتی پیش می‌رود. در این حکایت، غالب مسائل اندرزی و تعلیمی به صورت مستقیم بازگو نشده است. راوی با به وجود آوردن سلسله‌حوادثی اسطوره‌ای، موفق به بازنمایی و تشریح غیرصریح شماری از آموزه‌ها شده است. او روایتگر فرآیند رشد معرفتی یک انسان ضعیف

و گوشه‌نشین به نام علاءالدین است که نماینده بسیاری از انسان‌ها به شمار می‌رود. بررسی فرآیند فردیت و کمال این فرد در مراحل گوناگون نشان می‌دهد که آدمی برای تخلق به اخلاقیات و آموزه‌های انسان‌ساز، باید در مسیری سخت و طاقت‌فرسا گام بردارد. رسیدن به نقطه آرمانی، امری است که به سادگی محقق نمی‌شود و در این راه، باید از ظرفیت‌های عناصر درونی و بیرونی استفاده کرد. در بخش «عزیمت»، آموزه تعلیمی مستتر در مرحله «دعوت به سفر»، دل‌کندن از تعلقات دنیایی است که مانع رشد و تعالی معرفتی آدمی هستند. در مرحله «رد دعوت»، بر مقوله سستی و عدم شناخت آدمی در آغاز تحولات بنیادین شناختی و شخصیتی و چگونگی کنار زدن این موانع تأکید شده است. همچنین، حضور تأثیرگذار افراد خیرخواه و نیز، بهره‌گیری از خرد در انتخاب راه درست، تشریح شده است. در مرحله «امداد غیبی و عبور از نخستین آستان»، علاءالدین در اثر پیوند زناشویی با دختر مرد بازرگان، از دنیای عاری از تجربه پیشین خود جدا می‌شود و نخستین کشف‌های اخلاقی و تربیتی را کسب می‌کند. او در این مرحله می‌آموزد که باید در برابر تعهدات و پیمان‌هایی که می‌پذیرد، مسئولانه رفتار کند. نهادینه شدن این نگرش در شخصیت علاءالدین، موجب ترفیع موقعیت اجتماعی‌اش می‌شود و او را از فردی عادی و غریب در بغداد به ندیم مخصوص هارون‌الرشید بدل می‌کند. این ارتقای موقعیتی، تمثیلی از ترقی شخصیتی علاءالدین است. در مرحله «شکم نهنگ»، علاءالدین با این مسأله اخلاقی آشنا می‌شود که با پرهیز از غرور و نفس‌گرایی، می‌تواند به خویشتن واقعی‌اش بیندیشد و زمینه‌های خروج از شکم نهنگ (تمثیلی از زندان خودساخته آدمی) را فراهم کند. با بیرون آمدن از این مرحله، آدمی حیات دیگری را تجربه می‌کند که کیفیتی برتر و متمایز از حیات پیشین وی دارد. در بخش «تشریف»، آموزه تعلیمی مستتر در مرحله «جاده آزمون‌ها و دیدار با خدایانو»، تحمل سختی‌ها و کنار زدن موانع جهت رسیدن به سهولت و ثبات است. به تعبیر دیگر، قهرمان می‌آموزد که با گشودن گره‌ها، ظرفیت‌های بالقوه شخصیت خود را آشکار کند و در نهایت، به مرحله دیدار با خدایانو یا همان الهه معرفت برسد و به وصالش نائل شود. همنشینی با این فرد، او را متخلق به صفات اخلاقی دیگری می‌کند. در مرحله «آشتی و هماهنگی با پدر»، نخستین پیام اخلاقی، احترام به خانواده است. نخستین خواسته علاءالدین پس از وصلت با حسن مریم،

دیدار با پدر و مادرش است. اهمیت این موضوع به قدری است که علاءالدین حضور نزد خلیفه و امر ازدواجش را در مراتب بعدی اولویت قرار می‌دهد. در مرحله «خدای گون شدن»، این پیام تعلیمی تبیین شده است که آدمی با تخلق به صفات ستوده اخلاقی به مرتبه‌ای از معرفت و موقعیت معنوی می‌رسد که می‌تواند با خداوند به اتحاد برسد و جایگاهی همچون او به دست آورد. در مرحله «برکت نهایی»، انسانی که خود را شناخته و با غلبه بر جهل، به آگاهی رسیده است، وجوه ناشناخته شخصیت خود را می‌شناسد و به توانایی‌های شگرفی همچون کرامت می‌رسد که تنها شایسته بندگان خاص خداوند است.

جدول ۱. مراحل نظریه «سفر قهرمان» و آموزه‌های تبیین شده در هر مرحله

آموزه اخلاقی / ضد اخلاقی تبیین شده در هر مرحله	مراحل سفر قهرمان از دید کمپبل
-----	۱. عزیمت
دل کندن از تعلقات دنیایی	۱-۱. دعوت به آغاز سفر
عدم خودباوری و اطمینان به ظرفیت‌های وجودی خود	۱-۲. رد دعوت
تعهدپذیری و التزام به انجام پیمان و قول	۱-۳. امداد غیبی و عبور از نخستین آستان
پرهیز از غرور، نفس پرستی، تفکر درباره خود و تجربه زندگی جدید	۱-۴. شکم نهنگ
-----	۲. تشریف
همنشینی با انسان‌های خوش صورت و سیرت	۲-۱. جاده آزمون‌ها و دیدار با خدایان
اهمیت بازگشت به خویشتن و احترام به نهاد خانواده	۲-۲. آشتی و هماهنگی با پدر
کنار زدن پرده‌های جهل و درک درست واقعیت و حضور در کنار افراد شایسته	۲-۳. خدای گون شدن
به دست آوردن قدرت‌های مینوی سودمند همچون کرامت	۲-۴. برکت نهایی

منابع

کتاب‌ها

پراپ، ولادیمیر (۱۳۸۶) ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران: توس.

ستاری، جلال (۱۳۶۸) افسون شهرزاد؛ پژوهشی در هزار افسون، تهران: توس.

شوالیه، ژان و گبران، آلن (۱۳۸۸) فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقیق از سودابه فضاییلی، تهران:

جیحون.

فرای، نوتروپ (۱۳۷۷) **تحلیل نقد**، ترجمه صالح حسینی، تهران: نیلوفر.
 کمپیل، جوزف (۱۳۸۸) **قهرمان هزار چهره**، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: گل آفتاب.
 کمپیل، جوزف (۱۳۹۴) **قدرت اسطوره**، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
 گرین، ویلفرد و دیگران (۱۳۸۵) **مبانی نظری نقد ادبی**، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ چهارم، تهران: نیلوفر.

نعمت طاووسی، مریم (۱۳۹۰) **زایش اسطوره**، تهران: جامی.
 وگلر، کریستوفر (۱۳۸۶) **ساختار اسطوره‌ای در فیلم‌نامه**، ترجمه عباس اکبری، تهران: نیلوفر.
 هزار و یک شب (۱۳۹۴) ترجمه عبداللطیف تسوجی تبریزی، تهران: هرمس.
 یاوری، حورا (۱۳۸۶) **روان‌کاوی در ادبیات (دو متن، دو انسان، دو جهان)**، تهران: تاریخ ایران.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۶۸) **چهار صورت مثالی**، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.
 یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۸) **انسان و سمبول‌هایش**، ترجمه محمود سلطانی، تهران: جامی.

مقالات

خراسانی، محبوبه و مزدپور، کتایون و ذنوبی، طیبه (۱۳۸۹) **تحلیل ساختاری مکر و حیلۀ زنان در قصه‌های هزار و یک شب**، مجله پژوهش‌های ادبی، شماره ۲۹ و ۳۰، صص ۳۰-۹.
 فلاح‌نژاد، محمدرضا (۱۳۹۲) **خیر و شر در هزار و یک شب در داستان باربر و سه زن**، مجله بوطیقا، دوره ۱، شماره ۴، صص ۶۶-۵۷.
 قربان‌صباغ، محمدرضا (۱۳۹۲) **بررسی ساختار هفت خان رستم: نقدی بر کهن‌الگوی سفر قهرمان**، مجله جستارهای ادبی، سال ۴۶، شماره ۱۸۰، صص ۵۶-۲۷.

References:

Books

Propp, Vladimir (2007) **Morphology of fairy tales**, translated by Fereydoun Badrahai, second edition, Tehran: Toos.

- Sattari, Jalal (1989) **AfsoonShahrzad; Research in HezarAfsoon**, Tehran: Toos.
- Knight, Jean and Gerbran, Allen (2009) **Culture of Symbols**, translation and research by SoodabehFazaili, Tehran: Jeyhun.
- Fry, Neutrop (1998) **Critical Analysis**, translated by SalehHosseini, Tehran: Niloufar.
- Campbell, Joseph (2009) **The Hero of a Thousand Faces**, translated by ShadiKhosropanah, Mashhad: GolAftab.
- Campbell, Joseph (2015) **The Power of Myth**, translated by Abbas Mokhber, Tehran: Center.
- Green, Wilfred et al. (2006) **Theoretical Foundations of Literary Criticism**, translated by FarzanehTaheri, fourth edition, Tehran: Niloufar.
- NematTavousi, Maryam (2011) **The Birth of Myth**, Tehran: Jami.
- Wegler, Christopher (2007) **The Mythical Structure of the Screenplay**, translated by Abbas Akbari, Tehran: Nabloofar.
- One Thousand and One Nights** (2015) Translated by Abdul Latif Tsuji Tabrizi, Tehran: Hermes.
- Yavari, Hora (2007) **Psychoanalysis in Literature (two texts, two human beings, two worlds)**, Tehran: History of Iran.
- Jung, Carl Gustav (1989) **Four Exemplary Faces**, translated by ParvinFaramarzi, Mashhad: Astan Quds Razavi.
- Jung, Carl Gustav (1999) **Man and His Symbols**, translated by Mahmoud Soltanieh, Tehran: Jami.

Articles

- Khorasani, Mahboubeh and Mazdapour, Katayoun and Zanoubi, Tayebeh (2010) **Structural Analysis of Women in the Tales of the Thousand and One Nights**, Journal of Literary Research, Nos. 29 and 30, pp. 9-30.
- Fallahnejad, Mohammad Reza (2013) **Good and Evil in One Thousand and One Nights in the Story of Barber and the Three Women**, Botiqa Magazine, Volume 1, Number 4, pp.
- GhorbanSabbagh, Mahmoud Reza (2013) **A Study of the Structure of Haft Khan Rostam: A Critique of the Archetype of the Hero's Journey**, Journal of Literary Research, Volume 46, Number 180, pp. 56-27.

The analysis of the educational background of "Aladdin AbulShamat" from the Hezar-O-YekShab Collection; based on the theory of the "hero journey" by Joseph Campbell

Mitra Hajizadeh¹, Dr. Reza Ashrafzadeh², Dr. Seyed Majid Taghavi Behbahani³

Abstract

Hezar-O-YekShabis one of Fakhri's fictional works originated in various oriental cultures especially in Iran. This work is very beneficial in terms of teaching, and if it is based on a solid theory, the results obtained from it will be scientifically and documented. In this research, the ethical functions of the narrative of "Aladdin AbulShamat" have been explored using the principles of the "Jericho Travel" from Joseph Campbell, in particular the components of "departure" and "intimacy". The reason for choosing this theory was the educational capacity of Campbell's opinion, revealing a new dimension of a literary work in the field of education. The research method is descriptive-analytic. The results of the study show that Aladdin, by inviting a person called MahmoodBalkhi, who is an expression of the old wise, is an adventurous journey and goes individually through the numerous moral tests issued by internal and external factors. The results of these tests, which are presented below, are the following: a sense of worldly affiliation; self-confidence and assurance of their existential capacities; commitment and commitment to fulfill the covenant and promise; avoidance of pride and self-esteem and thinking About yourself; A companion to well-behaved humans; The importance of returning to yourself and respecting the family institution; Removing the blindfolds of ignorance; Understanding the reality of reality; Attending the right people; Gaining useful powers such as dignity.

Keywords: Hezar-O-YekShab, Aladdin AbulShamat, Ethics, Travel, Joseph Campbell.

¹. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. e.hajizadeh1399@gmail.com

². Professor, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. (Responsible author) dreza.ashrafzadeh@gmail.com

³. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. smtb33@yahoo.com